



جلسه: ۶۰
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

أدله ضمان کاهش ارزش پول

بحث در ادله ضمان کاهش ارزش پول قرار دارد.

ج: قاعده نفی ظلم

سومین دلیل برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول، قاعده نفی ظلم است.

البته برخی، از قاعده حرمت ظلم استفاده کرده اند، اما همان طور که تبیین گردید، استناد به قاعده حرمت ظلم، حکم وضعی را نتیجه نمی دهد، بلکه صرفاً حکم تکلیفی را اثبات می کند و بدهکار با عدم پرداخت ضمان کاهش ارزش پول، مرتکب معصیت می شود، اما ضامن بودن او ثابت نمی شود.

البته بنابر حرمت تکلیفی ظلم، طلبکار می تواند به دادگاه شکایت کرده و بدهکار را مجبور به پرداخت کند، اما این مطلب، ضمان کاهش ارزش پول محسوب نمی شود.

د: قاعده لاضرر

چهارمین دلیل برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول، قاعده «لاضرر» است.

در کلمات برخی از فقها مطرح شده است که قاعده «لاضرر» دلالت می کند که اگر کسی، پولی را از دیگری بگیرد و مدتی نگهداری کند تا دچار کاهش ارزش گردد، طبق قاعده «لاضرر»، بر او لازم است که کاهش ارزش پول را جبران کند؛ چون عرفاً کاهش ارزش پول ضرری است که متوجه طلبکار می شود. شبیه ضرری که در مورد خود روایت وجود دارد که سمره بن جندب بدون اجازه وارد باغ انصاری می شد و خانواده انصاری به جهت احتمال حضور سمره، آزادی در استفاده از محوطه باغ نداشتند و این مسأله ضرری بر آنها محسوب می شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کردند که حکم ضرری وجود ندارد و بر سمره لازم دانستند که برای داخل شدن در باغ، اجازه بگیرد و در نهایت درخت او را از ریشه نکنند.

معنای قاعده

استدلال به قاعده لاضرر، متوقف بر روشن شدن معنای آن است.

در بین فقها در مورد قاعده لاضرر احتمالات متعددی مطرح شده است.

الف: نفی حکم ضرری

اولین احتمال در مورد قاعده لاضرر که در کلمات شیخ انصاری مطرح شده، نفی حکم ضرری است؛ یعنی حکمی که جعل آن توسط شارع، مستلزم ضرر بر مکلفین باشد، آن حکم جعل نخواهد شد.

طبق این احتمال، در تعبیر «لاضرر و لاضرار»، لای نافی به کار رفته و وجود حکم ضرری را نفی کرده است.



جلسه: ۶۰
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

ب: نفی حکم ضرری به لسان نفی موضوع

احتمال دوم درباره قاعده لاضرر این چنین است که نفی حکم، به لسان نفی موضوع صورت گرفته است. بر اساس این احتمال، نفی موضوع به غرض نفی اثر شده است کما اینکه وقتی تعبیر «یا اشباه الرجال و لارجال» به کار برده می شود، برای اشاره به عدم وجود غیرت در آن اشخاص است. در قاعده لاضرر نیز موضوع نفی شده است تا حکم آن نفی گردد. در مورد حدیث رفع نیز این مطلب مطرح شده است که وقتی خمر بودن مایعی مشخص نباشد و بر اساس حدیث رفع حکم به رفع آن گردد، به این معنا خواهد بود که حکم آن نفی شده است؛ چون خمر بودن با تعبد برداشته نمی شود. البته خداوند متعال به عنوان خالق می تواند اراده کند که خمر تبدیل به آب یا سرکه شود، اما وقتی خداوند متعال به عنوان شارع، از تعبیر «لاخمر» استفاده می کند، به این معنا خواهد بود که خمر است ولی حکم خمر را ندارد. در نتیجه نفی حکم، به لسان موضوع صورت می گیرد. البته در برخی موارد نیز اثبات حکم به لسان اثبات موضوع است. به عنوان مثال وقتی تعبیر «الطواف بالبيت صلاة» به کار برده می شود، حکم نماز برای طواف نیز تعبداً ثابت می شود. صاحب کفایه قائل به این احتمال شده است و در قاعده لاضرر، نفی حکم به لسان نفی موضوع را مطرح کرده اند.^۱ البته این نظریه از لحاظ نتیجه، همانند نظریه شیخ انصاری است.

ج: نفی ضرر غیرمُتدارک

احتمال سوم در مورد قاعده لاضرر - که در کلمات مرحوم مراغه ای مطرح شده - این چنین است که در اسلام ضرر غیرمُتدارک وجود ندارد؛ یعنی در هر موردی که ضرر وجود داشته باشد، شارع برای تدارک آن ضرر، تمهیدی اندیشیده است. بنابراین در اسلام ضرر بدون جبران وجود ندارد. البته مقصود جبران ضرر در دنیا است و جبران های اخروی مورد نظر نیست. طبق این احتمال، ضامن بودن بدهکار قابل اثبات است؛ چون فرض بر این است که اگر ضرری متوجه طلبکار شده و ارزش پول او کاهش پیدا کرده باشد، باید جبران شود؛ لذا در بحث حاضر قابل استدلال خواهد بود.

د: نفی از ضرر زدن

چهارمین احتمال در مورد قاعده لاضرر، نفی از ضرر زدن است. بر اساس این احتمال که توسط شیخ الشریعه اصفهانی مطرح شده^۲، لای ناهیه به کار رفته و نفی مولوی و تشریحی الهی صورت گرفته است. در نتیجه ضرر زدن به دیگران حرام است. طبق این احتمال، قاعده لاضرر همانند آیه شریفه «لَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»^۳ است که دلالت بر حرمت موارد ذکر شده می کند.

۱. کفایة الأصول ۳۸۱.

۲. قاعدة لاضرر (شیخ الشریعه) ۲۵.

۳. سوره بقره ۱۹۷.



جلسه: ۶۰
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

ه: حکم سلطانی بودن

احتمال پنجم در مورد قاعده لاضرر که توسط امام خمینی مطرح شده^۱، این چنین است که در قاعده لاضرر، نهی مولوی الهی مطرح نشده است بلکه نهی مولوی سلطانی و ولائی است؛ یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله با توجه به اینکه ولی امر مسلمین بوده اند، حکم کرده اند که هیچ یک از مسلمانان نباید به یکدیگر ضرر بزنند.

طبق این نظریه نیز مفاد قاعده لاضرر نهی خواهد بود. البته حکم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم اولی شرعی نیست، بلکه حکم ولائی است که اطاعت او واجب است کما اینکه امر به جهاد که حکم ولی امر است، بر اساس آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» بر مردم واجب است که از آن اطاعت کنند.

توضیح مطلب این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای دو نوع حکم هستند:

۱- حکم شرعی

۲- حکم ولائی

در نوع اول از حکم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق دارند که همانند خداوند متعال حکم جعل کنند. در اصول کافی بابی با عنوان تفویض وجود دارد که در آن روایات متعددی نقل شده است که خداوند متعال امر دین را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفویض کرده است.^۲ بر همین اساس، خداوند متعال صرفاً خمر را حرام کرده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمامی مسکرات را حرام کرده اند و یا اینکه خداوند متعال نمازها را به صورت دو رکعتی واجب کرده است، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نماز مغرب یک رکعت و به نمازهای ظهر، عصر و عشا، دو رکعت اضافه کرده اند.^۳ این موارد، تشریح خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند. بنابراین رسول اکرم صلی الله علیه و آله شارع است و برای او امکان جعل حکم وجود دارد. در برخی روایات مطرح شده است که ائمه علیهم السلام نیز از این جایگاه برخوردار بوده و حق تشریح داشته اند.^۴

اما در نوع دوم از حکم، حکم ولائی صادر می شود. به عنوان مثال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم به عید فطر بودن می کنند. در این موارد انشا و جعل الهی نیست بلکه خداوند متعال امر آن شیء را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار کرده است؛ کما اینکه ولی فقیه می تواند فرماندهی کل قوا را که مربوط به ایشان است، به سایر اشخاص واگذار کند. البته نماینده داشتن متفاوت است. اما تفویض این است که آن جایگاه را واگذار می کند. البته در نهایت حکم خداوند متعال محسوب می شود، اما حکم ابتدائی شارع نیست.

امام خمینی «لاضرر» را نهی تشریحی نمی داند بلکه در نظر ایشان، نهی تحریمی ولائی است که بر اساس آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را از اینکه به یکدیگر ضرر بزنند، نهی کرده است. البته منافاتی هم ندارد که از نظر شرعی حرام باشد؛ چون حکم پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس حکم الله بوده است. به عنوان مثال ولی فقیه می تواند حکم به عید فطر بودن بر اساس فتوای به

۱. القواعد الفقهية والاجتهاد والتقليد (الرسائل للإمام الخميني) ۱: ۴۰۰

۲. الكافي ۱: ۲۶۵.

۳. الكافي ۱: ۲۶۶.

۴. الكافي ۱: ۲۶۸.



جلسه: ۶۰
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

دست آمده خود کند تا بر همگان اعم از مقلدین و غیر مقلدین، اطاعت کردن واجب باشد. اما اگر صرفاً فتوا صادر شده باشد و مبنای فقیه کفایت کردن رؤیت هلال با چشم مسلح باشد، بر غیر مقلدین که قائل به این مبنا نیستند، حتی اگر خودشان با چشم مسلح دیده باشند، عید فطر ثابت نمی شود. اما اگر فقیه همین فتوا را تبدیل به حکم کرده و حکم به عید فطر بودن کند، حتی بر کسانی که رؤیت با چشم مسلح را نمی پذیرند، لازم خواهد بود که آن روز را عید بدانند؛ چون در نزد آنها یقین به خطای حاکم وجود ندارد بلکه نهایتاً ثابت نشده است و احتمال صحت هم وجود دارد. در نتیجه تا زمانی که یقین به خطا حاصل نشود، حکم فقیه نافذ خواهد بود. البته صرفاً اختلاف در فتوا مجوّز مخالفت نیست؛ چون فتوا یقینی نیست و اجتهادی است و موجب علم به خطا نمی شود. در نتیجه اگرچه فتوای یک فقیه مخالف فتوای فقیه دیگر است، اما فقیه دیگر یقین ندارد که روزی که عید اعلام شده است، عید نبوده است. البته به نظر ما در خلاف بین شرعی نیز اطاعت فقیه لازم است.

گاهی نیز حکم بر خلاف فتوا است. به عنوان مثال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حکم به قاعده لاضرر اشاره کرده اند. در مورد ارث زن نیز که نصف مرد است، اگر مصالح ملزمه اقتضا کند که حکم به برابری زن و مرد در ارث صادر شود، در نظر قائلین به نظریه ولایت امر در فقیه، این حق برای او ثابت است و فقیه می تواند به جهت مصالح، حکم به خلاف فتوا بدهد. البته عنوان ثانوی ایجاد نمی شود تا موضوع تغییر کند، بلکه مصالح عامه اقتضا می کند که فقیه حکم کند. به عنوان مثال ربا خواری حرام است و در برخی موارد، مصالح اقتضا می کند که رباخواری حلال شده و اجازه داده شود که سود گرفته شود.

در هر صورت کلام امام خمینی این است که در قاعده لاضرر، حکم ولایی شده است همانند حکم قاضی که بر اساس فتوای خودش حکم صادر می کند. به عنوان مثال اگر زنی با پسرش در ارث اختلاف داشته باشند، قاضی می تواند حکم کند که زن از زمین ارث می برد. در این صورت اگر پسر آن زن مجتهد یا مقلد از کسی باشد که قائل به ارث بردن زوجه از زمین نیست، بر پسر واجب است که از حکم قاضی اطاعت کند. در صورتی هم که قاضی حکم به عدم ارث کند، حتی اگر زوجه مجتهد یا مقلد از کسی باشد که برای زوجه، ارث از زمین را قائل است، باید از حکم قاضی اطاعت کرده و ملتزم باشد؛ چون حکم قاضی دستوری است که مشمول «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۱ است. بنابراین در مورد لزوم اطاعت از حکم قاضی دلیل وجود دارد و در مورد ولی امر نیز اطلاعات ولایت فقیه قابل تمسک هستند.

بنابر نظریه امام خمینی و شیخ الشریعه اصفهانی، در قاعده لاضرر بحث ضمان مطرح نشده است؛ لذا اگر بدهکار، با پرداخت پولی که ارزش آن کاهش پیدا کرده است، به طلبکار ضرر زده باشد، نهایت امر این است که معصیت کرده است. البته طلبکار از راه شکایت کردن، امکان دریافت کاهش ارزش پول خود را دارد، اما این نکته، با ضمان بودن بدهکار متفاوت است.

پاسخ از مناقشه بر قاعده لاضرر طبق مبنای شیخ انصاری و آخوند خراسانی

در مورد استناد به قاعده لاضرر طبق مبنای شیخ انصاری و آخوند خراسانی در بحث حاضر شبهه ای مطرح شده است که حکم شارع به عدم ضمان، موجب متوجه شدن ضرر به طلبکار می گردد که با استناد به قاعده لاضرر، می توان حکم شارع به عدم ضمان را نفی کرد؛ چون حکم به عدم ضمان، ضرری است، اما نمی توان از ضرری بودن حکم به عدم ضمان، حکم شارع به ضمان را اثبات کرد. در مورد مناقشه ذکر شده، دو پاسخ قابل اشاره است:

۱. سوره نساء ۵۹.



جلسه: ۶۰
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

۱- قاعده لاضرر، حکم وجودی، عدمی و حتی عدم الحکم را هم شامل می شود؛ چون مفاد قاعده لاضرر این است که شارع در برابر مکلفین، موقف ضرری ندارد؛ در حالی که در برخی موارد، سکوت شارع نیز مستلزم ضرر به مکلفین است و لذا در این موارد، شارع باید حکمی جعل کرده باشد که از توجه ضرر به مکلفین جلوگیری کند. بنابراین قاعده لاضرر مشرّع است و بر اساس آن، اگر در محل بحث، حکم شارع به عدم ضمان یا سکوت او موجب ضرر به مکلفین گردد، لازمه اش این است که شارع حکم به ضمان کرده است تا موقف او، موقف ضرری نباشد.

۲- فرضاً ادعا گردد که مفاد قاعده لاضرر این چنین است که شارع حکم به عدم ضمان نکرده است، اما عرف در مقام اثبات از ضرری بودن حکم به عدم ضمان، درک می کند که شارع حکم به ضمان کرده است.

بنابراین طبق بیان شیخ انصاری و آخوند خراسانی نیز قاعده لاضرر دلالت بر ضمان می کنند کما اینکه نظریه نفی ضرر غیر متدارک نیز بر این مطلب دلالت دارد.

البته قاعده لاضرر بر اصل ضمان دلالت دارد و ضامن را تعیین نمی کند؛ چون صرف اینکه شارع کسی را ضامن قرار داده باشد تا ضرر طلبکار جبران شود، کافی است. در نتیجه مناشی کاهش ارزش پول می تواند در این زمینه مؤثر باشد؛ چون به عنوان مثال ممکن است کاهش ارزش پول در اثر اقدامات دولت و حکومت صورت گرفته باشد و اساساً ارتباطی به بدهکار نداشته باشد. در نتیجه برای مشخص کردن ضامن کاهش ارزش پول، باید مناشی آن مورد بررسی و دقت قرار گیرد.

تبیین نظریه مختار در قاعده لاضرر

به نظر ما در عین اینکه امام خمینی برای نظریه خود به صورت مفصل شواهدی اقامه کرده اند، روشن نیست که در قاعده لاضرر، نهی سلطانی صورت گرفته باشد و لذا ظهور قاعده لاضرر در حکم مولوی الهی است. از طرف دیگر احتمال نفی حکم ضرری و همچنین احتمال ضرر غیر متدارک نیز خلاف ظاهر هستند. در نتیجه به نظر ما قاعده لاضرر، دایر بین نهی تشریحی الهی و نفی حکم به لسان نفی موضوع است؛ چون «لا» در نفی و نهی استعمال شده است. اما در نهایت نسبت به نفی حکم به لسان نفی موضوع نیز شبهه ای داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نفرموده اند که موضوع ضرری منفی است تا نفی حکم به لسان نفی موضوع صورت گرفته باشد بلکه خود ضرر را نفی کرده و «لا» را بر سر خود ضرر وارد کرده اند که از آن حرمت ضرر زدن استفاده می شود. بنابراین قاعده لاضرر در بحث حاضر قابل استناد نخواهد بود الا اینکه به بنای عقلا یا سیره متشرعه استدلال شده و یا از مذاق شارع به دست آید که حکم ضرری جعل نکرده است که به نظر ما روشن نیست که در بین عقلا حکم ضرری وجود نداشته باشد و مذاق شارع بر عدم جعل حکم ضرری نیز ثابت نیست.

ه: روایت اسحاق بن عمار

پنجمین دلیل برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول، روایت اسحاق بن عمار است که در آن آمده است:

وَ [محمد بن یعقوب] عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ:
سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الْمَالُ فَيَقْبِضُنِي بَعْضًا دَنَانِيرَ وَ بَعْضًا دَرَاهِمَ فَإِذَا جَاءَ يُحَاسِبُنِي



جلسه: ۶۰
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

لِيُوفِّيَنِي بِكَوْنٍ قَدْ تَغَيَّرَ سِعْرُ الدَّنَائِيرِ أَيَّ السَّعْرَيْنِ أَحْسَبُ لَهُ الَّذِي كَانَ يَوْمَ أَعْطَانِي الدَّنَائِيرَ أَوْ سِعْرَ يَوْمِي الَّذِي
أَحَاسِبُهُ فَقَالَ سِعْرَ يَوْمٍ أَعْطَاكَ الدَّنَائِيرَ لِأَنَّكَ حَبَسْتَ مَنَفَعَتَهَا عَنْهُ.^۱

روایت اسحاق بن عمار معتبره محسوب می شود؛ یعنی صحیحه یا موثقه است؛ چون در مورد اینکه اسحاق بن عمار یک نفر یا دو نفر است، اختلاف وجود دارد.

توضیح مطلب این است که شیخ طوسی اسحاق بن عمار ساباطی را فطحی دانسته است، اما نجاشی اسحاق بن عمار حیّان صیرفی را از خانواده شیعه دانسته و او را توثیق کرده است. مرحوم آقای خوبی این دو عنوان را مربوط به یک نفر دانسته و مدعی شده اند که اگر بنا باشد که دو راوی با عنوان اسحاق بن عمار وجود داشته باشد، لازم می آید که هر کدام از فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی از نام یکی از آنها خالی باشد و مهمتر اینکه رجال نجاشی از نام اسحاق بن عمار ساباطی که شیخ طوسی ذکر کرده، خالی باشد؛ چون فهرست شیخ طوسی در دست نجاشی بوده است. مرحوم آقای خوبی این مطلب را به عنوان قاعده ای سیّال، در بسیاری از موارد استفاده کرده و حکم به وحدت تعدادی از عناوین متعدد کرده اند.^۲ اما به نظر ما رابطه بین کتاب های رجالی، عموم و خصوص من وجه است و موارد متعددی وجود دارد که به یک عنوان، در یکی از کتب رجالی اشاره شده است که در کتابهای دیگر اشاره ای به او نشده است؛ حتی گاهی خود شیخ طوسی در کتاب رجال خود از تعبیر «له کتاب ذکرناه فی الفهرست» استفاده کرده اند، در حالی که با مراجعه به فهرست، چنین عنوانی یافت نمی شود.

بنابراین صرف اینکه هر یک از کتب رجالی به یک عنوان اشاره کرده باشند، دلیل بر وحدت راوی نمی شود. اما مطلب مهم این است که در هر دو صورت، روایت قابل استناد است؛ چون هر دو عنوان ثقه اند و تفاوت در امامی و غیر امامی بودن است که موجب موثقه یا صحیحه بودن روایت می شود. اما به هر حال روایت معتبر است.

در این روایت شخصی از دیگری طلبکار بوده است، اما مشخص نیست که بدهکاری، درهم یا دینار بوده است؛ چون تعبیر «مال» به کار رفته است. البته برخی مدعی شده اند که اصل در مال، درهم بوده است؛ چون درهم خرد تر بوده و در معاملات بیشتر مورد استفاده قرار می گرفته و در دسترس بوده است. به هر حال، بدهکار به صورت علی الحساب، مقداری درهم و دینار پرداخت می کند تا بعداً محاسبه کنند، اما قیمت دینارها دچار تغییر می شوند. سائل زمان محاسبه قیمت را از امام علیه السلام سؤال کرده است. امام علیه السلام در پاسخ، به محاسبه قیمت روز پرداخت اشاره کرده و در تعلیل آن به حبس کردن منفعت درهم ها توسط طلبکار اشاره کرده اند که از این تعبیر استفاده می شود که قیمت دینارها دچار کاهش شده است؛ چون اگر افزایش قیمت رخ داده بود، امام علیه السلام از حبس منفعت استفاده نمی کردند. بنابراین باید قیمت روز اداء که بالاتر بوده است، محاسبه گردد که به معنای ضمان کاهش ارزش پول است.

۱. وسائل الشیعة ۱۸: ۱۸۳.

۲. این قاعده ایشان، اختصاص به کتابهای رجالیون مختلف ندارد بلکه در مورد فهرست شیخ طوسی و رجال ایشان نیز از همین ضابطه استفاده کرده اند؛ یعنی اگر در فهرست شیخ طوسی به یک عنوان و در رجال ایشان به عنوان دیگری اشاره شده باشد، ایشان هر دو عنوان را مربوط به یک راوی می دانند تا خالی بودن فهرست یا رجال شیخ طوسی از نام یک راوی لازم نیاید. البته ممکن است عدم ذکر یک راوی در کتاب فهرست به این دلیل بوده باشد که صاحب کتاب نبوده است، اما دیگر نمی تواند کسی که صاحب کتاب بوده و در فهرست مورد اشاره واقع شده، در کتاب رجال ذکر نگردد.



جلسه: ۶۰
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۸/۱۶

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: أدله ضمان کاهش ارزش پول
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بنابراین در هر موردی که منفعت مال حبس شده باشد، جبران آن لازم است. در محل بحث نیز که منفعت پول که همان قدرت خرید آن است، حبس شده و از بین رفته است، بر بدهکار لازم است که جبران گردد.